



زندگی یک سفیر

نگاهی به کتاب در باغ حیوانات اثراریک لارسن با ترجمه احمد عزیزی

زندگینامه



محمد صادقی روزنامه‌نگار

ویلیام داد/ William Dodd، نویسنده و استاد تاریخ در دانشگاه شیکاگو (۱۹۵۴-۱۸۶۷) مأموریت یافت تا در سال ۱۹۳۳ راهی برلین شود و هدایت سفارتخانه آمریکا در آلمان را برعهده گیرد. هنگامی که داد راهی برلین شد، آلمان در آستانه دگرگونی‌هایی قرار داشت و آقای سفیر با خود می‌اندیشید در وضعیت پیش‌رو، شاید مجال بیشتری برای نوشتن در اختیار داشته باشد. زیرا او از سرزمینی که روزگاری در آن درس خوانده بود و شخصیت‌هایی مانند گوته و بنهوون را ارائه کرده بود، تصویری در ذهن داشت که البته با واقعیت ناهمخوان بود. به آرامی فروبرخت، اریک لارسن/ Erik Larson، در کتاب «در باغ حیوانات/ In the Garden of Beasts» با ترجمه احمد عزیزی، ما را از نگاه آقای سفیر (ویلیام داد) و دخترش (مارتا) یا روندی که نازی‌ها برای به دست آوردن قدرت طی کردند بهتر آشنا می‌کند و در روایتی جذاب و مستند، به شناخت دقیق‌تری از هیتلر و همراهان او دست می‌یابیم. از سویی، فریبکارهای، دروغ‌گویی‌ها، جنایت‌ها و رفتارها و اندیشه‌های غیرانسانی نازی‌ها و از سویی دیگر، نکرش برخی از دیپلمات‌ها و سیاست‌پیشگان آمریکایی به آنچه در جلوی چشم‌شان رخ می‌داده، خواننده را با دوره‌ای تکان‌دهنده از تاریخ قرن بیستم مواجه می‌سازد. ولی آنچه غم‌انگیزتر به نظر می‌رسد، رفتار مردمی است که به آزادادن دیگران به شکل یک سرگرمی و مشغولیت ملی تن داده و در زیر آواری از دروغ، نیرنگ و شعارهای نازپرستانه، چشم و گوش خود را بسته و با بی‌تفاوتی و بی‌همراهی با افراد و افکاری شیطانی، مجالی گسترده برای فرارگرفیشتن ستم، نفرت و توهم گشودند تا سرانجام، یک بمبار تمام‌عیار این گونه به سخن آید: «اینکه شما مرا در میان میلیون‌ها نفر کشف کرده‌اید، معجزه عصر ماست! و اینکه من شما را کشف کرده‌ام، بخت آلمان است!»

به سوی برلین

روز هشتم ژوئن ۱۹۳۳، روزولت در تماسی تلفنی از ویلیام داد می‌خواهد در مقام سفیر راهی کشور آلمان شود. انتظار روزولت از سفیر جدید کشورش در آلمان این بود که مسأله بدهی‌های آلمان را جدی بگیرد. بنا به باور روزولت، بانکداران آمریکایی در وام‌دادن به آلمان‌ها به بنگاه‌هایشان و فروش اوراق قرضه این وام‌ها به شهروندان آمریکایی سود زیادی به دست آورده‌اند. روزولت در هنگام مطالبات بموقع انجام شود و هر کاری برای جلوگیری از تعلیق پرداخت آنها صورت گیرد. سپس به مسأله آزار دادن برخی از شهروندان نیز اشاره گذرایی می‌کند. روزولت هزینه سیاسی محکومیت صریح یهودی‌آزاری توسط نازی‌ها، یا هر تلاش‌ای آشکاری را که ممکن بوده به تسهیل ورود یهودیان به آمریکا بینجامد در زمانی که کشور با بحران اقتصادی مواجه بوده مستکن ارزیابی می‌کرده است. بویژه که برخی از جریان‌های سیاسی نیز سرکوب آنها در آلمان را یکی از مسائل داخلی آن کشور می‌دانسته‌اند. روزولت در هنگام صرف ناهار به داد می‌گوید: «با وجود شرم‌آور بودن رفتار مسئولان آلمانی با یهودیان و برآشفتگی شدید یهودیان

انتخاب‌های سنجیده دیپلمات مترجم

احمد عزیزی، مترجم و دیپلمات بازنشسته، سال ۱۳۲۲ در شهر قزوین زاده شد. او که در مدرسه عالی بازرگانی تهران و دانشگاه جورج واشینگتن آمریکا تحصیل کرده، کتاب‌های مهمی چون «جهان مسطح است» اثر توماس فریدمن، «اندیشه عدالت» نوشته آرماتیا سن، «سکولاریسم» و «مؤکراسی اسلامی در ترکیه» نوشته م. هان پایورز، «آینده قدرت» نوشته جوزف نای، «ابرطبقه» اثر دیوید راتکاف، «جهان پساآمریکایی» نوشته فرید زکریا، «سرمایه‌داری علیه آوب‌ها» نوشته

نومی کلاین، «ممنون که دیر آمدید» اثر توماس فریدمن و «در باغ حیوانات» اثر اریک لارسن را به فارسی برگردانده است. اگر به ترجمه‌های عزیزی بنگریم، درمی‌یابیم که او با انتخاب سنجیده و دقیق آثاری در حوزه سیاست از نویسندگان و پژوهشگرانی برجسته، گوشیده تا شهروندان را با مفاهیم و موضوع‌های مهمی در زمینه سیاست جهانی، قدرت و اقتصاد آشنا کند و با توجه به دانش سیاسی و تجربه‌هایی که اندوخته، توانسته کارهایی ارائه دهد که بسیار سودمند و خواندنی هستند.

همچنین عزیزی که در جریان تسخیر سفارت آمریکا از مسئولان کارگروه آزادسازی اعضای سفارت بوده، خاطرات خودش را در کتابی با نام «شتای عمر» نوشته که هم‌ما را با زندگی او و هم با سیر رخدادهایی حساس در تاریخ معاصر ایران آشنا می‌کند. احمد عزیزی که از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۱ سفیر ایران در برلین بود، در مقدمه مترجم کتاب «در باغ حیوانات» درباره یکی از انگیزه‌های ترجمه این کتاب می‌نویسد: «پرداختن به زندگی یک سفیر در مسیر ترجمه روایت لارسن،



بی‌حساب و کتاب اصرار داشت، که در سرتاسر کشور زیر نظر نیروهای شبه‌نظامی نازی چون قارچ روپیده بودند و نیز زندان‌های رسمی‌تری که اکنون از آنها به عنوان اردوگاه‌های کار اجباری یاد می‌شود. یکی از آنها در ۲۲ مارس ۱۹۳۳ راه‌اندازی و خبر آن نیز در کنفرانس مطبوعاتی هاینریش هیملر اعلام شد. این اردوگاه در بقایای یک کارخانه مهمات‌سازی قدیمی، با فاصله‌ای کوتاه از مونیخ - دقیقاً در حومه دهکده زیبای داخائو- احداث شده بود و صدها و شاید هزاران زندانی در آن نگهداری می‌شدند که البته هیچ‌کس از شمار واقعی آنان مطلع نبود. بیشتر این زندانیان اتهامی خاص نداشتند و تنها تحت مایطه به اصطلاح، بازداشت تأمینی با قصد حفظ جان اشخاص، به زندان افتاده بودند. مارتا در حالی که از تکاپوی شولتس برای اثرگذاری بر نگاه خوش‌بینانه خودش دلخوش نبود، به او احساس دلبستگی می‌کرد. نهایتاً نیز در حالی با هم خداحافظی کردند که مارتا، بی‌هیچ تغییری در نگاهش همچنان



در باغ حیوانات

عشق و وحشت...
یک خانواده آمریکایی در برلین نازی
● نویسنده: اریک لارسن
● مترجم: احمد عزیزی
● انتشارات: هرمس
● تعداد صفحات: ۵۱۲ صفحه
● قیمت: ۹۹۵۰۰۰ تومان

برهه جاری را شرایطی حماسی و انقلابی می‌دید که چه بسا رویش آلمانی نوین، شاداب و سالم متوه آن باشد. برای مارتا که تازه با به آلمان گذاشته بود و نشانه و اثری هم از آنچه سیرگردی شولتس برایش تعریف کرده بود، ندیده بود، برلین شهری جذاب به نظر می‌آمد. نشاط و جنب‌وجوشی در شهر می‌دید که برایش دلپذیر می‌آمد، بویژه که ورتر فینک هنرپیشه و کم‌دین آلمانی که انتقادهایش از نازی‌ها شهرتی برایش به ارمغان آورده بود، همچنان و بدون ترس از دستگیری خاص و غیررسمی، و نیز اردوگاه‌هایی

را برگزار می‌کرد. اما پدیده‌ای مانند برنامه هماهنگ‌سازی که نازی‌ها در پیش گرفته بودند، در همان روزهایی که در نگاه مارتا، روزهایی جذاب و درخشان جلوه می‌کردند، در نگاه اجباری یاد می‌شود. دیگری جلوه می‌کرد: «او از اینکه مردمانی که زمانی دوست خود می‌دانست و سالیانی با هم جوشیده بودند، از ساعتی تا ساعتی دیگر، خودخواسته دگرگون می‌شدند بشدت یک‌ه خورده بود.» یعنی فضایی در حال شکل‌گیری بود که در آن، اندیشه و باوری بیمارگونه در تلاش برای تسلط بر جان و جهان انسان‌ها، و حذف مخالفان، می‌کوشید تا «با قصد هماهنگ ساختن شهروندان، وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای فرهنگی و اجتماعی با باورها و خصلت‌های ناسیونال سوسیالیستی حاکم» زمینه خشونت و شرارتی تمام‌عیار را بر ضد دیگران بگشاید.

آیا سؤال دیگری هست؟

سرانجام خانواده داد در منطقه نیرگازن، خانه‌ای را اجاره می‌کنند. در همان اولین روزهایی که خانواده داد در خانه جدیدشان مستقر می‌شوند، یک شبه‌نظامی نازی به یک جراح آمریکایی در برلین حمله و ضربیه با سرش وارد می‌کند. گویا او به این خاطر مورد حمله قرار می‌گیرد که در هنگام رژه نیروهای شبه‌نظامی اس آ از درود هیتلری خودداری کرده بوده است! مارتا و همراهانش نیز در سفری به شهر نورنبرگ با صحنه آزار و شکنجه‌دادن یک دخترآزایی در میان جمعیت و توسط نیروهای اس آ یا همان پیرهان قهوه‌ای‌ها مواجه می‌شوند، دختری که قصد داشته با مردی غیرآزایی ازدواج کند. جالب اینکه، گوبلز (وزیر تبلیغات آلمان نازی) در کنفرانسی مطبوعاتی و پس از این رخداد، بدون اینکه پرسشی در این باره مطرح شود، خود به آن اشاره کرده و تأکید می‌کند که چنین رخدادهایی نادر هستند و افرادی خدوسر و غیرمستول آن را انجام داده‌اند، اما در پاسخ به پرسش‌هایی که در ذهن خبرنگاران ایجاد می‌شود، همچون اینکه چرا افرادی که چنین کارها و رفتارهایی را انجام می‌دهند محاکمه نمی‌کنند؟ یا بیان اینکه: «آیا سؤال دیگری هست؟!» از پاسخ‌دادن خودداری می‌کند.

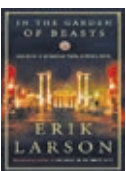
پایان کار مارتا و پدرش

اما در روزی دیگر کراچ - وی. کلتنبیورن مفسر رادیویی آمریکایی که همراه با خانواده‌اش و در یک تور اروپایی در آلمان به سر می‌برده نیز توسط یک جوان نازی مورد حمله قرار می‌گیرد. او و همراهانش در امتداد بلواری که در آن قدم می‌زدند با رژه گروهی از نیروهای اس آ مواجه می‌شوند و او با وجودی که نظر بدی نسبت به نازی‌ها

خانواده داد پس از ورودشان به آلمان. از چپ به راست: مارتا اکلس داد، ویلیام ادوارد داد، جونبور، ویلیام ادوارد داد سنینور، و مارتا (متی) آیدا جاز داد



اریک لارسن در کتاب «در باغ حیوانات» ما را به متن یکی از هولناک‌ترین بزنگاه‌های تاریخ قرن بیستم می‌برد، به سال‌هایی که کمتر درباره آن خواننده و شنیده‌ایم، سال‌های قبل از آغاز جنگ جهانی دوم در آلمان. در این کتاب از نگاه آقای سفیر (ویلیام داد) و دخترش (مارتا) یا روندی که نازی‌ها برای به دست آوردن قدرت طی کردند بهتر آشنا شده و در روایتی جذاب و مستند، به شناخت دقیق‌تری از هیتلر و همراهان او دست می‌یابیم



نداشته و حتی با آنها همدل نیز بوده، از درود هیتلری خودداری می‌کند زیرا می‌دانسته بنا به بیانیه رودلف هس، معاون هیتلر، غیرآلمانی‌ها موظف به این کار نیستند. اما چند نفر از پیرهان قهوه‌ای‌ها به سراغ او و همراهانش رفته و علت خودداری آنها را از ادای درود هیتلری جویا می‌شوند. کلتنبیورن به آنها توضیح می‌دهد او و اعضای خانواده‌اش آمریکایی هستند، ولی آنها شروع به فحاشی می‌کنند. او از پلیس‌هایی که در آن اطراف بوده‌اند کمک می‌خواهد اما آنها هیچ اقدامی نمی‌کنند. پسر کلتنبیورن با سیلی محکم یکی از جوانان نازی نقش بر زمین می‌شود و باز پلیس‌ها هیچ اقدامی نمی‌کنند. کلتنبیورن که متوجه می‌شود پافشاری بیشتر و کمک خواستن از پلیس‌ها نیز هیچ نتیجه‌ای ندارد و ممکن است بیشتر هم آنها را در خطر قرار دهد، با پادرمیانی یکی از عابران از صحنه می‌گریزد. پس از این رخداد، پیشنهاد میسر اسمیت یکی از مقامات سفارت به داد که خواستار اخراج‌دادن وزارت امور خارجه به شهروندان آمریکایی در سفر به آلمان بود تا از سفر به این کشور خودداری کنند با موافقت داد مواجه نمی‌شود و او همچنان کوشش می‌کند تا با خویش‌ستن داری و مدارا رفتار کند، زیرا هم او و هم فرد پیشنهاددهنده می‌دانستند که چنین اقدامی ضربه‌ای محکم به اعتبار رژیم نازی وارد می‌آورد! چندی بعد نیز ادگار ای. ماورر مشهورترین خبرنگار در برلین که برای روزنامه «شیکاگو دلی نیوز» گزارش می‌نوشت، با فشار نازی‌ها مجبور به ترک آلمان می‌شود. ماورر که «از کوتاهی و عجز جهان خارج در فهم واقعیت رخدادهای آلمان برآشفته بود» یک شب داد را برای شام به خانه خود دعوت کرده و می‌کوشد تا او را با وضعیت نگران‌کننده و وحشی که در آلمان جریان داشت بیشتر آشنا کند «اما تلاشش در این دیدار را بی‌فایده دید و دریافت حتی حولات گاه‌به‌گاه علیه آمریکاییان نیز توانسته موجب برانگیختگی سفیر و تغییر نگاه او شود» نازی‌ها با ادعای اجبار نگذاری از اقدام افراد تندرو که ممکن است ماورر را به قتل برسانند، مأمورانی را از گشتاپو برای مراقبت نامحسوس از او و خانواده‌اش به کار می‌گمارند و این موجب می‌شود تا سرانجام برای انتقال او به کشوری دیگر اقدام شود. هنگامی که قصد خروج اجباری از آلمان را دارد، خبرنگاران خارجی مقیم برلین برای بدرقه او در ایستگاه قطار جمع می‌شوند. ماورر که از عدم پشتیبانی میسر اسمیت و همکاران وی در سفارت آمریکا دلخور و غمگین بوده در حال بالا رفتن از پله قطار، رو به میسر اسمیت کرده و می‌گوید: «او تو به هم برنوتوس؟!» که اشاره‌ای است به سخن مشهوری از آخرین امپراطور ژ-م ژولیوس سزار- به دوست خود مارکوس برنوتوس، هنگام کشته‌شدن، که نشانه خبات‌ان شرمند برنوتوس است. رفت‌وآمد‌های مارتا با خبرنگاران و روزنامه‌نگاران و آشنایی و نزدیکی با با رودلف دلیز، جوانی که راست گشتاپو را برعهده داشت و... کم کم او را به ژرفای دنیای نازی‌ها و روابطی که میان آنها وجود داشته نزدیک می‌کند و زمانی که با بواریس وینوگرادوف یکی از اعضای سفارت شوروی آشنا می‌شود، همه چیز برای نقش آفرینی متفاوت و جدید او فراهم می‌شود.

نقشی که در آینده و در مواجهه با تهاجم و شبانه‌شوری و همراهانش به جکسولاری و پایان‌دادن به بهار پراگ، مایه تأسف و زنجی عمیق در او می‌شود... اما ویلیام داد با تشدید روند قدرت‌گیری نازی‌ها و رفتارهای وحشیانه آنها و سخنان هیتلر و گوبلز که خواستار محو برخی از شهروندان از روی زمین بودند، نسبت به سیاسی که به تعبیر او انزواگرایی پارسامشانه در وضعیت خطیر اروپا به شمار می‌آمد، حساس و حساس‌تر شد و سرانجام راه خودش را رفت.



احمد عزیزی و یوشکا فیشر، وزیر خارجه وقت آلمان

به لحاظ مناسبات درونی وی با شبکه وزارت خارجه کشورش و وصف هزار توی سنتی آن برای پیشبرد نگاهی در تعارض با جریان اصلی سیاست

خاطرات و خطرات

نگاهی به شتای عمر اثر احمد عزیزی



فریدون مجلسی نویسنده و مترجم

از کتاب خاطرات احمد عزیزی چنین برمی‌آید که شاید با تفاوت حداکثر یک سال با نویسنده هم‌سن‌وسال هستیم و کودکی و جوانی را در شرایط مشابهی طی کرده‌ایم. با همان تفاوت یک‌ساله همدوره دانشگاه بوده‌ایم و در دوران دانشجویی فعالیت‌های سیاسی هم داشته‌ایم. اما من پس از رنجشی با حفظ احترام دوستان، خود را از فعالیت سیاسی کنار کشیدم و بعد از دانشگاه و سربازی وارد وزارت امور خارجه شدم و به مأموریت در واشنگتن رفتم و در بخش‌های کنسولی و سیاسی مشغول کار شدم. احمد عزیزی در سال ۱۳۵۴ سه سال پس از مراجعت من از مأموریت واشنگتن با همسر و فرزندان برای ادامه تحصیل به همان شهر آمد. با اینکه در آن زمان من دیگر در سفارت نبودم، اما تشریح او از آنچه در آن سوی دیوار سفارت می‌گذشت، برای من که در این دانشجویان انجمن اسلامی سفارت را تحویل می‌گیرند. برخی چهره‌ها را که نام می‌برد، می‌شناسم و زمانی با آنها در همان‌جا هم‌کار بودم. زمانی که من در همان سفارتخانه در این سوی دیوار بودم، هنوز حرکت دانشجویی در قالب کنفدراسیون در اختیار حزب نوده و طرفدارانش و طرفداران جبهه ملی و طرفداران‌شان بود که با یکدیگر کشمکش هم داشتند، اما در زمانی که احمد عزیزی شرح می‌دهد، من در نمایندگی ایران در اتحادیه اروپایی در بروکسل اشتغال داشتم و شاهد آن بودم که چگونه در مدتی کوتاه با افزایش دانشجویانی از نسل جدید که بیشترشان ریشه در شهرستان‌های کوچک‌تر داشتند، بر

سایرین پیشی می‌گرفتند. باری به‌طوری که از خاطرات برمی‌آید، انسجام انجمن اسلامی دانشجویان خصوصاً در آمریکا به آنان روحیه بیشتری می‌بخشید و احساس می‌کردند نقش آنان اهمیت ویژه‌ای در مبارزه و پیروزی انقلاب داشته است. تقریباً همه اعضای انجمن اسلامی که عزیزی از آنان نام برده است، پس از مراجعت به ایران در جوانی به مشاغل حساس سیاسی و دیپلماتیک دست یافتند، خصوصاً آنان که باسواد و زبان‌دان هم بودند و در میان انقلابیون دیگر گل می‌گرفتند. مدتی طول کشید تا همتانان از هیأت‌ها جای آنان را گرفتند. یک دلیل جالب بدون خاطرات عزیزی برای من این است که من نیز دیدگاه‌های خود را همراه با ذکر روندی از زندگی به نام «حکایتی از پله دوم» نوشته‌ام. پله دوم یعنی کسی که زندگی‌کاری خود را از پله اول آغاز کرده و در پله دوم پایان یافته و در همین حدود از تجربیات و مشاهداتش حرف‌ها و تحلیل‌هایی دارد. خاطرات عزیزی اما برآیم به این دلیل هم جالب است که با نیز همزمان با پایان یافتن زندگی حرفه‌ای من در پله دوم، کار را از بالاترین پله‌های همان خطیر دل خوشی نداشت، هرچند هنوز از شور و هیجان جوانی بیشتری برخوردار بود. نمی‌خواهم به اختصار به ۴۰۰ صفحه خطرات اشاره کنم که مفصل می‌شود، اما چون بیش‌تر به مسائل تسخیر سفارت می‌پردازد که مهم‌ترین واقعه سیاسی پس از انقلاب تاکنون بوده که به جنگ عراق و انواع تحریم‌ها و التها‌های اثرگذار و موانع توسعه اقتصادی و اجتماعی در بیش از چهار دهه گذشته و تاکنون انجامیده است، به نکاتی در همین زمینه مهم اشاره می‌کنم که شمه‌ای از آن در خاطرات مرحوم صادق طباطبایی آمده است که با توجه به شرایط و مقتضای آن، در این باب نگاشته‌ام... خاطرات عزیزی از مذاکرات سیاسی در مجلس و محافل سیاسی ایران در آن روزهای بحرانی حکایت از همسویی شاید مصلحت‌آمیز و هنرمند شدن شعاردهندگان با جماعت دارد... حتی وقتی قرار می‌شود عزیزی را با دیپلماتی خارجی برای دیدار اعضای سفارت آمریکا ببرند، آنان را با چشم بسته در پشت واتی که کف آن پتو انداخته بودند به محل نگهداری اعضای سفارت می‌برند. عزیزی در صحنه ۲۰۵ صریحاً می‌نویسد: «پس از گذشت بیش از ۳۰ سال از این ماجرا، هنوز آت‌پور که باید نظرها و دیدگاه‌ها درباره این اتفاق به صورت شفاف در معرض افکار عمومی قرار نگرفته است.»

شاید طنز سیاه حادثه برخورد موشک ساخت شوروی عراقی و سقوط هواپیما و مرگ وزیر خارجه الجزایر باشد که مناجی می‌توانست تسخیر کنندگان و آمریکایی‌ها بود و عزیزی با تیم اعزامی دولت به پاسگاه محل حادثه می‌رود و نفرت پاسگاه صف می‌بندند و فرمانده با ادای احترام جمله گزارش کلیشه‌ای خود را ادا می‌کند، [حاجی از اینکه «طرف ۲۴ ساعت گذشته در حوزه ستحفاظی این پاسگاه اتفاق مهمی نیفتاده است.»] سپس آنها را به محل وقوع «اتفاق بسیار مهم» سقوط هواپیما و اجساد وزیر خارجه الجزایر و همراهان می‌برد. با هنگامی که در میهمانی کاخ وزارت امور خارجه در گفت‌وگو با معاون وزارت خارجه پاکستان اتهام صدور انقلاب به کشورهای منطقه را رد می‌کند و دیپلمات پاکستانی با لحن تابلوی خط نستعلیق پشت سر عزیزی را نشان می‌دهد. و سرانجام هنگامی که از بازنشتن‌گی زودهنگام سخن می‌گوید و اینکه «در خرداد ۱۳۸۴ و تکیه احمدی‌نژاد بر صندلی صدارت که در حوزه سیاست خارجی ادبیاتی تا حدی ناهنجار و مواضعی تند و افراطی داشت. با همین لحن و موضع، مناسبات کشورمان را با جهان غرب مختل و توسعه اقتصادی کشور را کند کرد، حتی به عقب برد و بر شمار دشمنان کشور نیز افزود.» احساس می‌کنم که آن سوی دیوار و این سوی دیوار همچون دوران جوانی و دانشجویی چگونه دوباره یکدیگر را درک می‌کنند!

بخش پایانی کتاب درباره «قزوین من» و زندگی و جوانوی و وقایع آن شیرین است، اما متن سیاسی و قابل استناد و تاریخی کتاب خصوصاً مساله حساس تسخیر سفارت و مسائل تشریفاتی در دیدارهای سیاسی و دیپلماتیک که ضمناً گویای برخی زمینه‌های انقلاب و تحولات فکری و اجتماعی متعاقب آن است، بسیار جالب و خواندنی و بیش از این قابل بحث و تحلیل است. مدت‌ها قبل یکی در شبکه‌های اجتماعی از مصاحبه ترامپ ۳۴ ساله پنش شد که در آغاز ماجرای تسخیر اعتراض می‌کرد که چرا کارتر با یک حمله نظامی کار را پایان نمی‌دهد؟ نزدیک به برخی از مواضعی که دارد. اما کارتر کشتی هواپیما بر هم اعزام کرد اما وقتی دستیارانش به بهترین بهانه برای توقیف نقدبنگنی ۱۳ میلیارد دلاری ایران و مظلومیت‌بخشیدن به چهره ظالمانه آمریکایی پس از ویتنام اشاره کردند، نقد را به نسبه ترجیح داد.

بخش پایانی کتاب درباره «قزوین من» و زندگی و جوانوی و وقایع آن شیرین است، اما متن سیاسی و قابل استناد و تاریخی کتاب خصوصاً مساله حساس تسخیر سفارت و مسائل تشریفاتی در دیدارهای سیاسی و دیپلماتیک که ضمناً گویای برخی زمینه‌های انقلاب و تحولات فکری و اجتماعی متعاقب آن است، بسیار جالب و خواندنی و بیش از این قابل بحث و تحلیل است. مدت‌ها قبل یکی در شبکه‌های اجتماعی از مصاحبه ترامپ ۳۴ ساله پنش شد که در آغاز ماجرای تسخیر اعتراض می‌کرد که چرا کارتر با یک حمله نظامی کار را پایان نمی‌دهد؟ نزدیک به برخی از مواضعی که دارد. اما کارتر کشتی هواپیما بر هم اعزام کرد اما وقتی دستیارانش به بهترین بهانه برای توقیف نقدبنگنی ۱۳ میلیارد دلاری ایران و مظلومیت‌بخشیدن به چهره ظالمانه آمریکایی پس از ویتنام اشاره کردند، نقد را به نسبه ترجیح داد.



کشورش، برای من به عنوان سفیری بازنشسته جاذبه‌ای خاص داشت و انگیزه‌ای مضاعف شد برای شریک ساختن علاقه‌مندان که به تاریخ این ایام در آن. چه بسا این جاذبه برای همکاران سابق و دوستانم در وزارت خارجه کشورمان و نیز همه آنها که دست و نقشی در دیپلماسی داشته و دارند، کمتر از من هم نباشد.»



احمد عزیزی و یوشکا فیشر، وزیر خارجه وقت آلمان

به لحاظ مناسبات درونی وی با شبکه وزارت خارجه کشورش و وصف هزار توی سنتی آن برای پیشبرد نگاهی در تعارض با جریان اصلی سیاست